



Research Article

An Examination of the Legitimacy of the Terminated Endowment and the Fate of the Endowed Property after the death of the Endowment Owners

Sayyid Taqi Varedi*

Received: 23/01/2021

Accepted: 18/05/2021

Abstract

The institution of waqf (endowment) is a God-pleasing deed, which for the waqif is considered as Baqiyat al-Salihah (ever-abiding good works), and for the Mawqufon Alayh (beneficiaries), it satisfies the needs. The Imamiyah jurists unanimously agree upon the validity of the waqf in a timeless form, but there is no consensus between them about the temporary waqf (in which time is specified) and the terminated (Munqati') waqf (which is terminated for the Mawqufon Alayh). The current study deals with the type of Munqati' waqf, which has two main pillars and Imamiyah jurists disagree on both of them. The legitimacy of the waqf and the fate of the endowed property after the death of the Mawqufon Alayh. The research findings show that there are two conflicting views on the legitimacy of the terminated waqf: validity and invalidity. Considering that the terminated waqf is not different in nature from the timeless waqf, the view of the validity of the waqf is approved and regarding the fate of the endowed property after the death of Mawqufon Alayh, despite the differences between views of the jurists, the continuation of its endowment in public works that are close to the motivation of the Waqif (endower) is subject to rational and narrative arguments. Therefore, the endowed property is not given to the waqif and Mawqufon Alayh's heirs.

Keywords

Legitimacy, waqf, non-permanent endowment, terminated endowment, endowed property, Mawqufon Alayh.

1. Assistant Professor, Director of Information and Document Organization Department, Research Center for Islamic Information and Document Management, Islamic Sciences and Culture, Qom, Iran. t.varedi@isca.ac.ir.

* Varedi, S. T. (1400 AP). An Examination of the Legitimacy of the Terminated Endowment and the Fate of the Endowed Property after the death of the Endowment Owners. *Journal of Fiqh*, 28(107), pp. 122-149. Doi: 10.22081/jf.2021.59987.2224.

Copyright © 2021, Author (s). This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>) which permits copy and redistribute the material just in noncommercial usages, provided the original work is properly cited.

مقاله پژوهشی

بررسی مشروعیت وقف منقطع و سرنوشت عین موقوفه بعد از انقراض صاحبان وقف

سیدتقی واردی^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۰۴

چکیده

نهاد وقف، کاری است خداپسندانه که برای واقف، باقیات‌الصالحات است و برای موقوف‌علیه برطرف‌کننده نیازها. صحت وقف به صورت مؤبد مورد اتفاق فقهای امامیه است، ولی درباره وقف موقت (که زمان در آن قید شده باشد) و وقف منقطع (که برای موقوف‌علیه انقطاع حاصل گردد)، اتفاق نظری بین آنان نیست. پژوهش پیش رو به نوع وقف منقطع می‌پردازد که دارای دو رکن اصلی است و فقهای امامیه در هر دو مورد آن اختلاف نظر دارند: مشروعیت وقف و سرنوشت عین موقوفه پس از انقراض موقوف‌علیه. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که درباره مشروعیت وقف منقطع، دو دیدگاه ناهمسو: صحت و بطلان، وجود دارد. با توجه به اینکه وقف منقطع از نظر ماهیت با وقف مؤبد تفاوتی ندارد، دیدگاه صحت وقف مورد تأیید است و درباره سرنوشت عین موقوفه بعد از انقراض موقوف‌علیه، علی‌رغم اختلاف نظر فقها، استمرار وقفیت آن در کارهای عام‌المنفعه که قریب به انگیزه واقف است، منطبق با ادله عقلی و نقلی است. بدین جهت، عین موقوفه به وارثان واقف و به وارثان موقوف‌علیه انتقال پیدا نمی‌کند.

کلیدواژه‌ها

مشروعیت، وقف، وقف غیردائم، وقف منقطع، عین موقوفه، موقوف‌علیه.

۱. استادیار و مدیر گروه سازماندهی اطلاعات و مدارک پژوهشکده مدیریت اطلاعات و مدارک اسلامی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران.
t.varedi@isca.ac.ir

* واردی، سیدتقی. (۱۴۰۰). بررسی مشروعیت وقف منقطع و سرنوشت عین موقوفه بعد از انقراض صاحبان وقف. فصلنامه علمی - پژوهشی فقه، ۲۸(۱۰۷)، صص ۱۲۲-۱۴۹.
Doi: 10.22081/jf.2021.59987.2224.

مقدمه

وقف صدقه جاریه‌ای است که علاوه بر بهره‌مندی صاحبان وقف و جامعه بشری از فوائد مادی و معنوی آن، خود واقف نیز آن‌گونه که در روایات آمده «وَالصَّدَقَةُ الْجَارِيَةُ تَجْرِي مِنْ بَعْدِهِ» (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۹، ص ۱۷۳)، از پاداش معنوی آن، حتی پس از مرگ بهره‌مند است. وقف به‌اعتبارهای مختلف انواع و اقسامی دارد که یکی از تقسیمات آن به‌اعتبار زمان است. به این معنا، وقف یا به‌صورت دائمی است، یا غیردائم (امام خمینی، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۶۲).

وقف دائم آن است که زمان در آن قید نشود و این خود دو حالت دارد: یکی آن است که واقف آن را به‌صورت مطلق انشا کند و دیگر آنکه دائمی بودن را در آن قید کند.

۱. اقسام وقف غیردائم

وقفی که دائمی نباشد، دو گونه برای آن متصور است:

الف. وقف موقت، یعنی وقفی که زمان مشخص برای آن تعیین شده باشد؛ به‌عنوان مثال، خانه یا مغازه‌ای که به‌مدت بیست سال وقف شده باشد. این گونه از وقف‌ها، به نظر غالب فقهای عظام باطل است. امام خمینی علت بطلان آن را غیرعقلایی بودن آن دانسته است (امام خمینی، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۶۴).

البته اینکه وقف موقت اصلاً وقف نیست، یا وقف بر آن اطلاق می‌گردد ولی شرعاً باطل است، برگشت می‌کند به بحث «صحیح و اعم» که در اصول فقه مورد گفتگو قرار گرفته است. اگر گفته شود که وقف برای معنای صحیح است، در آن صورت، وقف موقت اصلاً وقف نیست. به هر روی، این دسته از وقف‌ها نیز از محل بحث خارج است.

ب. وقف منقطع، یعنی وقفی که برای آن در یک زمان انقطاع حاصل گردد. با اینکه واقف قید زمان در آن ننموده است، با این حال به‌گونه‌ای رقم می‌خورد که بین آن و موقوف علیه انقطاع حاصل می‌شود.

۲. اقسام وقف منقطع

وقف منقطع به اعتبار زمان انقطاع بر سه دسته است (امام خمینی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۶۵):

الف. منقطع الاول: یعنی در محدوده ابتدایی آن انقطاع حاصل شود.

ب. منقطع الوسط: یعنی در محدوده میانی آن انقطاع حاصل شود.

پ. منقطع الآخر: یعنی در محدوده پایانی آن انقطاع حاصل شود.

در وقف منقطع الآخر، گاهی انقطاع از جانب عین موقوفه است؛ مثل وقف حیوانات اهلی، وقف درختان و وقف وسائل نقلیه که حتی اگر مبتلا به حوادثی هم نشوند، باز هم به طور معمول عمر کوتاهی داشته و بعد از مدتی نابود می گردند.

گاهی انقطاع از جانب موقوف علیه است، نه عین موقوفه. به این معنا که موقوف علیه در زمانی منقرض می شود. انقراض موقوف علیه، یا با حوادثی چون جنگ، بیماری، سیل، زلزله، طوفان و امثال آنها است، یا با عقیم و نازاشدن نسل موقوف علیه است و یا به آن است که واقف نسلی از افراد خاص را مورد نظر قرار می دهد که بعد از پایان نسل مورد نظر دیگر کسی به عنوان موقوف علیه باقی نمی ماند. آنچه شیخ انصاری و سایر فقها درباره وقف منقطع مورد بحث قرار داده اند، همین صورت است (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۰۱).

۳. ضرورت پژوهش

مشروعیت وقف منقطع اگر از جهت اجتهادی ثابت و انجام آن شرعاً جایز باشد، از یک سو خیران فراوانی که با نیت تقرب الهی مایل اند برخی از گونه های وقف منقطع (مانند وقفی که واقف در آن شرط کند هر گاه به آن نیاز پیدا کند از وقفیت خارج و به ملکش برگرداند) را انجام دهند، راه برای شان گشوده و از این طریق گام های مثبتی در فقرزدایی جامعه برمی دارند. از سوی دیگر، بسیاری از موقوفاتی که صاحبان آنها به طور طبیعی و یا بر اثر مرور زمان و حوادث طبیعی یا بلایای ارضی و سماوی و یا حوادث برخاسته از عوامل انسانی (مثل جنگ، رهاکردن سد، انتقال بیماری کشنده و...) از بین رفته و منقرض شده باشند از بلا تکلیفی (که بسا منجر به ویرانی و خرابی وقف می گردد) بیرون می آیند و در گونه جدید، حیات دیگری پیدا می کنند.

۴. پیشینه پژوهش

از جهت پیشینه، غیر از منابع فقهی علما (که غالباً به زبان عربی هستند) و این بحث را در ادامه کتاب وقف و یا در کتاب بیع (به جهت فروش وقف) مطرح کرده‌اند، پژوهش مستقلی به زبان فارسی مشاهده نشده است، مگر مقاله‌ای که آقای اکبر ترابی شهرضایی با عنوان «بازنگری ادله مشروعیت وقف موقت» در مجله علمی-پژوهشی «تا اجتهاد» مورد بررسی قرار داده است (ترابی شهرضایی، ۱۳۹۸، ص ۵) که درباره وقف موقت است، نه وقف منقطع، و بدین جهت، پیشینه قابل توجهی برای پژوهش پیش رو مشاهده نگردیده است.

شایان ذکر است که تقریر دروس خارج فقه حضرت آیت‌الله جوادی آملی در مباحث بیع وقف منقطع، انگیزه اصلی این پژوهش برای نگارنده شده تا درباره اصل وقف منقطع و سرنوشت عین موقوفه بعد از انقراض موقوفه‌علیه، پژوهش مبسوط و مستدلی به عمل آورد تا از این ره‌گذر، پژوهش گران، انگیزه پژوهش‌های دیگر در این موضوع مهم را پیدا نموده و یا اقدام به راهنمایی، اصلاح و تکمیل این پژوهش نمایند. همچنین متولیان امور اوقاف، مشکلات وقف‌های منقطع سرگردان کشور را که بلا تکلیف مانده‌اند برطرف و حیات تازه‌ای به آنها ببخشند و جامعه اسلامی و انسانی را از منافع و مواهب آنها بهره‌مند نمایند.

پژوهش حاضر که به روش تحلیلی-استنباطی تقریر یافته، در دو محور اصلی «مشروعیت و عدم مشروعیت وقف منقطع» و «سرنوشت عین موقوفه بعد از انقراض صاحبان وقف» به شرح ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۵. مشروعیت و عدم مشروعیت وقف منقطع

مراد از وقف منقطع، بخش سوم آن، یعنی وقف منقطع‌الآخر است و اینکه پسوند «الآخر» از عنوان پژوهش حذف شده است، بدان جهت است که این عنوان برای مفهوم وقف منقطع‌الآخر شهرت پیدا کرده است و افزودن آن مورد انتظار نیست.



۵-۱. دیدگاه‌های فقهای امامیه

میان فقهای امامیه درباره مشروعیت وقف منقطع، دیدگاه هم‌سویی وجود ندارد؛ گروهی چنین وقفی را باطل می‌دانند و گروهی دیگر صحیح؛ هرچند برخی از فقیهان شیعه نظر سومی را نیز احتمال داده‌اند (شیخ طوسی، ۱۴۰۷ق الف، ج ۳، ص ۵۴۳؛ ابن‌ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۱۶۶؛ محقق ثانی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۱۶؛ آخوند خراسانی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۳) که صاحب جواهر از چنین نظری اظهار شگفتی نموده است (صاحب جواهر، بی‌تا، ج ۲۸، ص ۵۶)، ولی به نظر می‌آید به همان دو دیدگاه نخست بازمی‌گردد.

۵-۱-۱. دیدگاه بطلان وقف منقطع

برخی فقها (ابن‌حمزه طوسی، ۱۴۰۸ق، ص ۳۷۰؛ ابن‌سعید حلّی، ۱۴۰۵ق، ص ۳۷۰؛ علامه حلّی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۵۲؛ علامه حلّی، ۱۴۱۳ق ب، ج ۶، ص ۳۰۲؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۳۷۹؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۱۶۹؛ حائری طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۰، ص ۱۰۷؛ میرزای قمی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۸۰؛ کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۲ق، ص ۱۱) نظر به بطلان وقف منقطع داده‌اند. دلیل این دسته از فقها آن است که در ماهیت وقف، دوام و ابدیت شرط است (فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۳۷۹؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۳۵۵) و در وقف منقطع، خود واقف می‌داند دوام و ابدیت برای آن قابل‌تصور نیست؛ با این حال، چگونه می‌تواند چیزی را که دوام ندارد وقف کند؟ برخی از فقها از جمله میرزای قمی علاوه بر عدم تحقق ماهیت و آثار وقف، مجهول‌بودن وقف را نیز دلیل بطلان آن می‌دانند (میرزای قمی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۸۲).

شایان ذکر است که غالب فقهای نام‌برده، عمل واقف را از نگرش وقفیت باطل می‌دانند، ولی نفس عمل شخص را از باب حبس مال (مثل عُمری، رُقبی و سُکنی^۱) صحیح می‌دانند (علامه حلّی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۵۲؛ علامه حلّی، ۱۴۱۳ق الف، ج ۲، ص ۳۸۸؛ علامه حلّی، ۱۴۱۳ق ب، ج ۶، ص ۳۰۵؛ کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۲ق، ص ۱۲؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۳۷۹؛ شهید اول،

۱. عُمری، حق انتفاعی است که به‌موجب عقدی از طرف مالک برای شخص به‌مدت عمر خود یا عمر منتفع و یا عمر شخص ثالثی برقرار می‌گردد. سُکنی، حق انتفاعی است که از طرف مالک برای سکونت در خانه معینی برای شخص برقرار می‌شود. رُقبی حق انتفاعی است که از طرف مالک برای مدت معینی برای شخص تعیین می‌گردد.

۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۴۲۹؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ۱۶۹؛ صیمری، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۳۷۵).

ولی این برداشت درستی نیست؛ چون قصد واقف، وقف عین بوده است، نه حبس عین. آن گونه که صاحب جواهر فرموده است، حبس عین عقد دیگری است که با وقف تفاوت دارد (صاحب جواهر، بی تا، ج ۲۸، ص ۵۶). بدین جهت در وقف منقطع دو دیدگاه بیشتر نمی تواند وجود داشته باشد و فقها باید به صراحت بگویند وقف منقطع باطل است، یا صحیح است و کاری به حبس و عقد دیگر نداشته باشند.

۵-۱-۱-۱. بررسی و نقد دیدگاه بطلان وقف منقطع

برخی فقها در رد این دیدگاه، منکر نهفته بودن ابدیت در وقف (از جمله وقف منقطع) شده اند و اعتقادشان بر آن است که وقف عبارت است از ایقاف عین برای تسبیل ثمره، و بدین جهت ابدیت در آن معتبر نیست تا گفته شود چون مقرون به ابدیت نیست باطل است (یزدی، بی تا، ج ۱، ص ۱۹۴؛ امام خمینی، بی تا، ج ۳، ص ۲۶۲). محقق خوانساری علاوه بر انکار شرطیت ابدیت برای وقف، معتقد است همین که واقف آن را بر کسانی که منقرض می گردند وقف می کند، نزد عرف قرینه بر عدم تأیید است (خوانساری، بی تا، ص ۲۳۷)، ولیکن برخی دیگر معتقدند ابدیت در وقف معتبر است، ولی صحت عمل واقف بدان جهت است که عمل او در حقیقت وقف نیست، بلکه نوعی حبس است، و الا اگر وقف باشد باید باطل شمرده شود؛ چون تأیید در وقف شرط است (آل عصفور بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۲۲، ص ۱۴۱).

با این حال این نقدها نمی توانند قابل پذیرش باشد؛ چون اولاً در جای خود ثابت شد که ماهیت وقف اقتضای تأیید دارد و حتی اگر واقف به ابدی بودن آن اشاره ای نکند، باز هم دوام و ابدیت در آن نهفته است (واردی، ۱۳۹۶، ص ۵۷). شیخ اسدالله تستری بر این نکته تأکید دارد که ظهور وقف در تأیید قابل انکار نیست (تستری، بی تا، ص ۱۴۳). از معاصران، آیت الله حکیم به صراحت فرموده است که دوام و ابدیت در حقیقت وقف مأخوذ است (حکیم، بی تا، ص ۳۴۰). ثانیاً بحث در عمل واقف است که آیا عمل او به عنوان وقف صحیح است یا باطل. اگر وقف نبودن عمل واقف را بپذیریم و بگوییم از بابت

وقفیت باطل ولی از باب حبس صحیح است، در واقع دیدگاه مبطلان را تأیید کرده‌ایم، چون آنها هم همین را می‌گویند.

اما نقدهایی که بر دیدگاه بطلان وارد است، عبارتند از:

۱. همان‌گونه که آیت‌الله حکیم فرموده است، مراد از دوام آن است که با مدت مقترن نباشد. از بین رفتن وقف به خاطر انقراض موقوف علیه، همانند از بین رفتن وقف به خاطر از بین رفتن عین موقوفه است که با دوام منافاتی ندارد (حکیم، بی‌تا، ص ۳۸۵).

۲. همان‌گونه که در روایتی به آن اشاره شده، «صَدَقَةٌ لَا تُبَاعُ وَلَا تُوهَبُ وَلَا تُورَثُ حَتَّى يَرْتَهَا وَارِثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۳۹)، مراد از دوام آن است که وقف را در میانه کار قطع و منفصل نکنند؛ یعنی قبل از پایان عمر طبیعی عین موقوفه آن را نفروشند، هبه نکنند، به ارث نبرند و کاری که خلاف وقف است انجام ندهند.

۳. وقف مجهول آن است که عین موقوفه و یا موقوف علیه معلوم نباشد؛ مثلاً واقف بگوید یکی از خانه‌هایم را وقف فلان جهت کردم (عین موقوفه را مشخص و معین نکند) و یا بگوید این خانه را وقف کردم، ولی موقوف علیه را تعیین نکند؛ در هر دو صورت با جهل مواجه است و بدین جهت باطل است. ولی در وقف منقطع، هم عین موقوفه و هم موقوف علیه معلوم است و بدین جهت اشکال مجهول بودن آن صحیح نیست.

بنابراین دیدگاه بطلان وقف منقطع از جهت تأیید و مجهول بودن نمی‌تواند قابل‌باور باشد.

۵-۲-۱. دیدگاه صحت وقف منقطع

بسیاری از فقهای امامیه به‌طور صریح و یا غیر صریح، وقف منقطع را صحیح و مشروع دانسته‌اند (صاحب جواهر، بی‌تا، ج ۲۸، ص ۵۷) و بدین جهت درگیر تکلیف عین موقوفه بعد از انقراض موقوف علیه شده‌اند. از باب نمونه، شیخ مفید فرمود که اگر انسان چیزی را بر فرزندش و یا فرزندان فرزندش وقف کند و در آن شرط نکند که بعد از انقراض آنان چه شود، در این‌گونه از وقف‌ها اگر صاحبان وقف منقرض گردند و کسی از آنان باقی نماند، عین موقوفه را نزدیک‌ترین اقربای منقرضان از صاحبان وقف به ارث می‌برند (شیخ

مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۶۵۵). از سخن ایشان دانسته می‌شود که وی وقف منقطع را صحیح دانسته و برای عین موقوفه بعد از انقراض موقوف علیه تعیین تکلیف کرده است. شیخ طوسی نیز دو دیدگاه صحت و بطلان وقف منقطع را بدون اینکه به صراحت یکی را اختیار کند، مورد اشاره قرار داده است، ولی از اینکه بحث سرنوشت عین موقوفه را به تفصیل بیان کرده است، از وی نیز دانسته می‌گردد که قائل به صحت وقف منقطع است. در غیر این صورت می‌فرمود که وقف باطل است و دیگر بحث عین موقوفه را بیان نمی‌کرد (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۲۹۳). دیگران نیز قول به صحت را به نوعی ابراز نموده‌اند (سلار دیلمی، ۱۴۰۴ق، ص ۱۹۸؛ ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۱۶۵؛ محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۱۷۰؛ علامه حلی، بی‌تا، ص ۴۳۳). اما شیخ انصاری که بحث بیع وقف منقطع را در کتاب مکاسب به‌طور مبسوط مطرح کرده است، در ابتدای بحث خود به صحت وقف منقطع اشاره نموده و فرموده است که معروف بین فقها صحت آن است (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۰۱). از معاصران نیز غالب فقها (حکیم، بی‌تا، ص ۳۵۸؛ امام خمینی، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۶۶؛ خویی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۳۵) فتوا به صحت وقف منقطع داده‌اند.

ادله این قول، همان ادله وقف مطلق است که در مبحث وقف بیان شده است. به این معنا هر دلیلی که برای اثبات وقف مطلق وجود دارد، همان دلیل شامل وقف منقطع نیز می‌گردد؛ چون وقف منقطع نوعی از وقف مصطلح است (نک. ابن‌فهد حلی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۴۸). ولیکن برخی (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۳۵۵) ادله مجزایی برای آن بیان کرده‌اند:

۱. وقف نوعی تملیک و صدقه است و بدین جهت مالک هر مال اختیار دارد آن را به هر کسی که خود می‌پسندد اختصاص دهد.

۲. اصالةالصحة جاری می‌گردد.

۳. عموماتی چون «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مانده، ۱) شامل آن می‌گردد.

۴. روایت ابی‌بصیر بر آن دلالت دارد:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: أَلَا أَقْرَبُكَ وَصِيَّةَ فَاطِمَةَ عليها السلام? قَالَ: قُلْتُ بَلَى. قَالَ: فَأَخْرَجَ حَقًّا أَوْ سَفْطًا فَأَخْرَجَ مِنْهُ كِتَابًا فَقَرَأَهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا مَا أَوْصَتْ بِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَوْصَتْ بِحَوَائِطِهَا السَّبْعَةِ الْعَوَافِ



وَالدَّلَالِ وَالْبُرْقَةِ وَ الْمَيْبِ وَالْحَسَنَى وَالصَّافِيَةَ وَمَا لِأُمِّ إِبْرَاهِيمَ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنْ مَضَى عَلِيُّ فَإِلَى الْحَسَنِ فَإِنْ مَضَى الْحَسَنُ فَإِلَى الْحُسَيْنِ فَإِنْ مَضَى الْحُسَيْنُ فَإِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وُلْدِي. شَهِدَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ وَالْمَقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَالرِّبِيزُ بْنُ الْعَوَّامِ وَ كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ (كلينی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۴۸).

وجه دلالت روایت آن است که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هفت مکان از املاک خویش را وقف حضرت علی علیه السلام و بعد از وی وقف امام حسن مجتبی علیه السلام و بعد از وی وقف امام حسین علیه السلام و بعد از وی وقف بزرگترین فرزند باقیمانده خودش کرده است که همه آنان عمر محدودی داشته‌اند.

۵. صاحب جواهر نیز عموم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مانده، ۱) و خصوص روایت «الْوُقُوفُ عَلَى حَسَبِ مَا يَقِفُهَا أَهْلُهَا» (كلينی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۳۷) را دلیل صحت آن دانسته است.

۶. آیت الله حکیم، علاوه بر دلالت مکاتبه صفار، نظرش بر آن است که متیقن از معقد اجماع برگشت می‌کند به قواعدی که مقتضی صحت وقف منقطع است (حکیم، بی تا، ص ۳۵۸).

۷. آیت الله سید عبدالاعلی سبزواری معتقد است که در وقف منقطع مقتضی صحت موجود و مانع آن مفقود است. مقتضی صحت عبارت است از عمومات و اطلاقاتی که درباره صحت وقف وارد شده است و شامل وقف منقطع می‌گردد. مفقودبودن مانع بدان جهت است که چیزی که منع آن کند وجود ندارد؛ مگر آنکه گفته شود منافی تأیید است که در وقف معتبر است، در حالی که منافی با تأیید وقفی است که در آن زمان تعیین شده باشد؛ چراکه در وقف منقطع زمان تعیین نشده است (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۲، ص ۲۵).

۵-۲. نظر مختار

دیدگاه صحت وقف منقطع صحیح است و ادله‌ای که ذکر شده وافی به مقصود است، ولی علاوه بر آنها از برخی روایات دیگر نیز می‌توان به دست آورد که امام معصوم علیه السلام در مواردی وقف منقطع را تأیید فرموده است؛ مانند روایت حکم بن ابی عقیله:

عَنِ الْحَكَمِ بْنِ أَبِي عَقِيلَةَ قَالَ: تَصَدَّقَ أَبِي عَلَيَّ بِدَارٍ وَقَبَضْتُهَا ثُمَّ وُلِدَ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ
 أَوْلَادٌ فَأَرَادَ أَنْ يَأْخُذَهَا مِنِّي وَيَتَصَدَّقَ بِهَا عَلَيْهِمْ. فَسَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ ذَلِكَ
 وَأَحْبَبْتُهِ بِالْقِصَّةِ فَقَالَ: لَا تُعْطِهَا إِيَّاهُ. قُلْتُ: فَإِنَّهُ إِذَا يُحَاصِمُنِي! قَالَ: فَحَاصِمُهُ وَلَا
 تَرْفَعِ صَوْتَكَ عَلَى صَوْتِهِ» (كلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۳۳).

این روایت را غالب فقها در بحث رجوع واقف به عین موقوفه بعد از قبض
 موقوف علیه مطرح و به آن استدلال نموده‌اند که واقف بعد از قبض موقوف علیه حق
 رجوع ندارد. علاوه بر آن، از سخن امام علیه السلام که فرمود: «لَا تُعْطِهَا إِيَّاهُ»، می‌توان این مسئله
 را استنباط کرد که وقف پدر بر پسرش «حکم» صحیح بوده است و چون وی قبض
 نموده است، پدر نمی‌تواند برگردد و آن را تصاحب کند؛ چراکه اگر چنین وقفی
 صحیح نبود، می‌فرمود باید به او برگردانی؛ چون چند مدت به تو داده و حالا می‌خواهد
 از تو بگیرد. ولی امام علیه السلام این را نفرمود.

ممکن است برخی برای عدم صحت آن به اجماع تمسک کنند، ولی چنین تمسکی
 صحیح نیست؛ زیرا اولاً با وجود این همه اقوال، اجماعی در بین نیست، ثانیاً اگر اجماعی
 هم باشد، چون اجماع دلیل لَبّی است باید به قدر متیقن آن که وقف موقت است اخذ
 گردد و فراتر از آن را شامل نمی‌گردد. آیت‌الله فاضل لنکرانی نیز به این مطلب تصریح
 نموده است که اگر چنین اجماعی وجود داشته باشد، متوجه وقف موقت است که در
 آن مدت تعیین شده باشد، نه وقف منقطع (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۴ق، ص ۲۷).

علاوه بر همه اینها، وقف منقطع به مانند وقف مطلق پدیده‌ای تازه و مسئله‌ای
 مستحدثه نیست، بلکه از سابق مطرح و مردم به مسائل آن مبتلا بوده‌اند. اگر چنین وقفی
 در دین اسلام صحیح نبوده است، در نصوص دینی ما ذکر می‌شد. چنین دلیلی وجود
 ندارد. بدین جهت دانسته می‌شود که وقف منقطع نوعی از وقف مورد پذیرش دین و
 عقلای عالم است.

۶. سرنوشت عین موقوفه بعد از انقراض موقوف علیه

اختلاف اصلی فقها در مسئله عین موقوفه بعد از انقراض موقوف علیه است که از آنان

چهار قول نقل شده است. پیش از نقل و بررسی اقوال فقها، اشاره به دو نکته ضروری است:

۱. این بحث مشترک است بین کسانی که وقف منقطع را صحیح می‌دانند و کسانی که اصل وقفیت آن را نپذیرفته، ولی نوعی حبس بودن آن را پذیرفته‌اند. بنا بر هر دو نظر، اقوال ذیل در آنها ساری و جاری است.

۲. تعیین تکلیف عین موقوفه بعد از انقراض موقوف‌علیه، هم در وقف منقطع مورد بحث است و هم در بحث وقف مطلق. بدین جهت اختصاص به وقف منقطع ندارد. چون در وقف مطلق نیز اگر موقوف‌علیه منقرض گردد، عین موقوفه بدون صاحب می‌ماند و فقها در آنجا نیز این بحث را دارند که عین موقوفه به کجا برگشت می‌کند.

۶-۱. دیدگاه‌های فقهای شیعه

چهار قول از فقها در سرنوشت عین موقوفه بعد از انقراض موقوف‌علیه نقل شده است (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۰۲؛ نائینی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۴۰۲؛ خوبی، بی‌تالف، ج ۵، ص ۲۳۵):

۶-۱-۱. دیدگاه اول

عین موقوفه بعد از انقراض موقوف‌علیه در ملک واقف باقی می‌ماند، در صورتی که واقف زنده باشد. اما اگر وفات کرده باشد، به ملک وارثان وی منتقل می‌گردد.

برخی از فقهای عظام (برای نمونه نک. شیخ طوسی، ۱۴۰۷ق الف، ج ۳، ص ۵۴۴؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق الف، ج ۲، ص ۳۸۸؛ علامه حلی، بی‌تا، ص ۴۳۳؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۳۷۹؛ سیوری حلی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۳۰۴؛ محقق ثانی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۱۹) از قائلان این گفتارند.

ادله این قول عبارت است از:

۱. وقف واقف در حقیقت وقف و یا وقف مؤبد نیست، بلکه نوعی حبس است تا زمان انقراض موقوف‌علیه. بدین جهت، عین موقوفه به‌طور کل از ملکیت واقف خارج نشده بود تا نیاز به بازگشت باشد. آیت‌الله خوبی در بحث بیع وقف منقطع فرمود که بیع و شراء عین موقوفه (در وقف منقطع) منافاتی با وقفیت ندارد. چون این عمل واقف در

واقع جعل سُکنی و منفعت برای موقوف علیهم است، نه اینکه رقبه را تملیک آنان کرده باشد و بنابراین رقبه در ملک واقف باقی است. بعد از آن فرموده است که ممکن است ادعا شود مفهوم وقف منصرف از وقف منقطع است، در نتیجه ادله‌ای که بیع وقف را منع می‌کنند، شامل وقف منقطع نمی‌شوند (خویی، بی‌تالف، ج ۵، ص ۲۳۶).

۲. وقتی عینی به افراد معین وقف و یا حتی حبس شده باشد، تخطی از آن و سرایت به دیگران بنابر روایت امام حسن عسکری علیه السلام که فرمود: «الْوَقُوفُ عَلَى حَسَبِ مَا يَقِفُهَا أَهْلِهَا» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۳۷) جایز نیست (علامه حلی، بی‌تا، ص ۴۳۳؛ محقق ثانی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۱۸؛ میرزای قمی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۸۳).

۳. شیخ طوسی ادعای استصحاب نمود و فرمود: «والأصل بقاء الملك عليه أو على ولده» (شیخ طوسی، ۱۴۰۷ق الف، ج ۳، ص ۵۴۴).

۴. برخی (فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۳۷۹؛ محقق ثانی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۱۹) به روایت جعفر بن حیان استدلال کرده‌اند که در فرازی از آن آمده است: «فَإِذَا انْقَطَعَ وَرَثَتُهُ وَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ كَانَتْ الثَّلَاثُمِائَةِ دَرَاهِمَ لِقَرَابَةِ الْمَيِّتِ تُرَدُّ إِلَى مَا يَخْرُجُ مِنَ الْوَقْفِ...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۳۵) و دلالت دارد بر اینکه بعد از انقراض موصی له و وارثان وی، اصل مال به ملک واقف برمی‌گردد و بین اقربای وی تقسیم می‌گردد.

۶-۱-۲. دیدگاه دوم

عین موقوفه بعد از وقف از ملک واقف بیرون می‌رود و داخل ملک موقوف علیه می‌شود، منتهی به صورت ملک متزلزل، نه مستقر؛ اما بعد از مرگ و انقراض موقوف علیه به ملک ورثه آنان منتقل نمی‌شود، بلکه اگر واقف زنده باشد، به ملک واقف برمی‌گردد، اگر واقف مرده باشد به ملک ورثه مالک برمی‌گردد (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۱۷۰؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق الف، ج ۲، ص ۳۸۸؛ صاحب جواهر، بی‌تا، ج ۲۸، ص ۶۱؛ امام خمینی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۶۴).

تفاوت این قول با قول اول آن است که در قول اول هیچ‌گاه عین موقوفه از ملک واقف خارج نمی‌شود و همیشه در ملک او باقی است، ولیکن مدتی در حبس شخص یا اشخاص قرار گرفته که از منفعت آن استفاده می‌کردند. اما بنا بر قول دوم، بعد از وقف

واقف عین از ملک او خارج و در ملک موقوف علیه به صورت متزلزل قرار می‌گیرد، ولی بعد از مرگ موقوف علیه از ملک آنان خارج و دوباره به ملک واقف برمی‌گردد. دلیل این قول آن است که عین موقوفه هیچ‌گاه به‌طور کامل و به‌صورت مستقر به ملک موقوف علیه وارد نشده بود تا بعد از انقراض آنان به ملک وارثان آنان منتقل گردد. ملکیت آنان متزلزل بود و با انقراض شان به‌جای خود برمی‌گردد. استصحاب نیز همین حکم را ثابت می‌کند (محقق ثانی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۲۰؛ صاحب جواهر، بی‌تا، ج ۲۸، ص ۵۸).

۶-۱-۳. دیدگاه سوم

عین موقوفه بعد از وقف از ملک واقف کلاً بیرون رفته و به‌طور مستقر داخل ملک موقوف علیه می‌شود. موقوف علیه از ابتدای وقف آن را مالک می‌شوند. بدین جهت بعد از انقراض موقوف علیه، عین موقوفه به ملک وارثان صاحبان وقف منتقل می‌گردد (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۶۵۵؛ ابن‌ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۱۶۵).

دلیل اصلی این قول آن است که با وقف واقف، عین موقوفه از ملک او خارج می‌گردد و بازگشت به ملک وی بعد از انقراض موقوف علیه نیاز به دلیل دارد و چنین دلیلی وجود ندارد (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۱۶۵).

۶-۱-۴. دیدگاه چهارم

عین موقوفه بعد از وقف از ملک واقف بیرون می‌رود و داخل ملک موقوف علیه می‌شود، منتهی به‌صورت ملک متزلزل. به این معنا، بعد از مرگ و انقراض موقوف علیه به ملک ورثه آنان منتقل نمی‌شود، بلکه صرف امور خیریه می‌گردد (یصرف فی وجوه البرّ). در این صورت، اگر وقف دارای متولی برگزیده واقف باشد، تمشیت امور آن با متولی است و اگر متولی برگزیده واقف وجود ندارد، اختیار آن با حاکم شرع و ولی امر مسلمانان است (ابن‌زهره حلبی، ۱۴۱۷ق، ص ۲۹۹). علامه حلی در کتاب مختلف، به این قول متمایل شده و فرموده است: «ولا بأس بقول ابن زهرة، لانتقال الوقف عن الواقف وزوال ملكه عنه» (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۶، ص ۳۰۵).

دلیل این قول آن است که بعد از وقف واقف، عین موقوفه از ملک وی منتقل و از وی زائل شده است و بدین جهت دیگر به ملک وی بر نمی‌گردد. از جانب دیگر، به صورت مستقر داخل در ملک موقوف علیه نیز نشده است و آنان در حیات‌شان تنها حق منفعت داشته‌اند، نه حق مالکیت. از این روی بعد از انقراض موقوف علیه، در وقف باقی می‌ماند و چون موقوف علیه معینی ندارد، در امور خیریه مصرف می‌گردد (صیمری، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۳۷۵).

البته غیر از اقوال فوق‌الذکر، برخی (فاضل آبی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۴۵) در برگشت مال به ملک واقف و ورثه وی، یا به ملک موقوف علیه و ورثه آنان تردید نموده‌اند و منشأ تردید آنان این است که آیا عمل واقف، یعنی وقف، صحیح بوده است، یا وقف نبوده، بلکه عُمری بوده است.

۲-۶. بررسی و نقد دلایل ارائه‌شده

۱-۲-۶. نقد دیدگاه اول

اشکال این دیدگاه مبنایی است؛ یعنی چون صاحبان این دیدگاه اصل وقف منقطع را نپذیرفته و عمل واقف را نوعی حبس دانسته‌اند، بدین جهت فرموده‌اند که عین موردنظر از ملک واقف خارج نشده بود تا نیاز به بازگشت داشته باشد. پاسخ این دیدگاه آن است که وقف منقطع چون زمان در آن قید نشده است، به مانند وقف مؤبد است که با عمل واقف از ملک وی خارج می‌شود. ابن‌ادریس به درستی در رد آن فرمود:

نه اتفاق و اجماعی در این قول وجود دارد و نه اخبار و نصوصی در این خصوص وارد شده است تا با استناد به آنها گفته شود عین موقوفه بعد از انقراض موقوف علیه در ملک واقف باقی می‌ماند. دیگر اینکه شما گفتید اصل آن است که مال در ملک واقف باقی بماند، در حالی که اصل آن است که مال در وقف باقی بماند؛ چون مدتی وقف بوده است (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۱۶۶).

بدین جهت، معنا ندارد که بعد از وقف و خروج عین موقوفه از ملک واقف، گفته



شود که ملکیت واقف به حال خود باقی است. البته بنابر نظر آنهایی که وقف منقطع را نوعی حبس می‌دانند، نه وقف، قول‌شان به بقای عین موقوفه در ملک واقف توجیه‌پذیر است، ولی بنابر اینکه وقف منقطع به مانند وقف مطلق حقیقتاً وقف است و فرض مسئله نیز همین است، هیچ توجیهی برای قول اول پذیرفته نیست؛ چون با وقف واقف، یا عین موقوفه کلاً از ملکیت خارج می‌گردد (مانند وقف مسجد که در ملک هیچ کسی نیست) و یا از ملکیت خارج نمی‌شود، ولی از ملک واقف خارج می‌شود (مانند سایر وقف‌های خاص).

اما استناد به روایت جعفر بن حیان، هم از جهت سند و هم از جهت دلالت، با مشکل رو برو است؛ از جهت سند، با اینکه اصل روایت در منابع اربعه شیعه نقل شده است، از اضطراب نام راوی رنج می‌برد. در کتاب الکافی (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۳۵) از جعفر بن حیان روایت شده، ولی در سه منبع روایی شیعه از جعفر بن حیان (شیخ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۲۴۲؛ شیخ طوسی، ۱۳۹۰ق، ج ۴، ص ۹۹؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۹، ص ۱۳۳) روایت شده است؛ در حالی که نام جعفر بن حیان با اینکه در منابع رجالی وارد شده است، نه مدحی از او شده و نه از وثاقتش چیزی گفته شده است. نهایت چیزی که درباره او می‌توان گفت آن است که وی امامی بوده است. اما نام جعفر بن حنان اصلاً در منابع رجالی ذکری از وی به میان نیامده است. بدین جهت استدلال به این روایت تام نیست (خویی، بی‌تالیف، ج ۵، ص ۲۱۴). به همین جهت رجال‌شناسانی که وی را از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام، منتهی واقفی، دانسته‌اند (شیخ طوسی، ۱۴۲۷ق، ص ۳۳۳؛ نفرشی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۳۴۲) و یا مثل آیت‌الله خویی که وی را از اصحاب امام صادق علیه السلام معرفی کرده است (خویی، بی‌تاب، ج ۵، ص ۳۴) از وی توثیقی به عمل نیاورده‌اند و حتی برخی وی را ضعیف دانسته‌اند (حائری مازندرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۲۴۳).

به هر روی، تنها امامی بودن و یا اینکه از اصحاب امام علیه السلام باشد، برای پذیرش روایت راوی کافی نیست، بلکه باید وثاقت وی نیز تأیید گردد. اما درباره جعفر بن حیان، یا حنان، چنین اتفاقی نیفتاده است.

از جهت دلالت، این بخش از روایت که فرمود: «وَأَوْصَى لِرَجُلٍ وَلِعَقِبِهِ مِنْ تِلْكَ الْعُلَّةِ

لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ قَرَابَةٌ إِلَّا لِيَأْتِيَهِمْ فِي كُلِّ سَنَةٍ» دانسته می‌گردد که این عمل ربطی به وقف ندارد، بلکه مربوط به وصیت است. مسئله وصیت با وقف تفاوت دارد؛ زیرا در وصیت این بحث پذیرفته شده است که اگر کسی مالی را معین و وصیت کند که در هر سال مقداری از آن را به شخصی بدهند و اگر وفات کرد به وارثان وی دهند، باید به وصیت او تا زمانی که آن شخص و یا بازماندگان وی منقرض نشده‌اند عمل گردد و هرگاه کسی از آنان باقی نماند، مال به وصیت‌کننده برمی‌گردد و اگر وفات کرده باشد، به وارثان وی برمی‌گردد، ولی در وقف این گونه نیست.

۲-۲-۶. نقد دیدگاه دوم

اولاً با وقف واقف، عین موقوفه از ملک واقف خارج می‌گردد و دلیلی که ثابت کند بعد از انقراض موقوفه‌علیه به ملک واقف برگردد وجود ندارد. ثانیاً تمسک به اصل استصحاب بی‌مورد است، چون استصحاب اصل عملی است و اصل عملی در جایی قابل اجرا است که شک و تردید در بین باشد. در وقف منقطع تردیدی در بین نیست. بر فرض جای اصل باشد، باید وقفیت عین، استصحاب شود، نه ملکیت واقف.

۲-۲-۶. نقد دیدگاه سوم

صاحب جواهر در ردّ این دیدگاه فرمود: «چون موقوفه‌علیه از ابتدا به صورت متزلزل عین موقوفه را تملک کرده بود، بدین جهت هیچ‌گاه در ترکه وی وارد نشده است تا مشمول ادله ارث گردد و وارثان موقوفه‌علیه بخواهند آن را از بابت ارث تملک کنند» (صاحب جواهر، بی‌تا، ج ۲۸، ص ۵۹). همچنین برخی فقها (علامه حلی، بی‌تا، ص ۴۳۳؛ شهید اول، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۴۳۰) به گونه‌ای دیگر فرموده‌اند که تنها در وقف مؤبد ملکیت وقف به صورت مستقر به موقوفه‌علیه انتقال پیدا می‌کند، اما در وقف منقطع، موقوفه‌علیه به صورت متزلزل مالک عین موقوفه می‌شود و بعد از انقراض آنان، عین موقوفه از ملک آنان خارج می‌گردد. بدین جهت معنا ندارد که به ملک وارثان آنان منتقل گردد.

علاوه بر آن، با توجه به اینکه در جای خود ثابت شد (واردی، ۱۳۹۶، صص ۸۰-۵۷) که ماهیت وقف به گونه‌ای است که اقتضای استمرار وقفیت و عدم تغییر و تبدیل به هر شکل



ممکن را دارد، ایستایی آن در اشخاص معین، با انگیزه اصلی واقف سازگار نیست. اگر قصد واقف تملیک موقوف علیه و وارثان وی بود، می توانست بدون قصد وقف (از راه هبه و امثال آن) این کار را انجام دهد و چون پای وقف به میان آمده، دانسته می شود که نظر واقف بر ملکیت مستقر موقوف علیه نبوده است تا با آن هر کاری خواستند انجام دهند، بلکه نظرش ملکیت موقوف علیه به طور متزلزل تا زمان حیاتش است تا بعد از وفات و انقراض وی در مسیر دیگری به وقفیت خود ادامه دهد.

۴-۲-۶. نقد دیدگاه چهارم

شیخ طوسی در نقد این قول فرمود: «برگشت عین موقوفه بعد از انقراض موقوف علیه به وجوه بزر نیاز به دلیل دارد و در شرع چنین دلیلی وجود ندارد» (شیخ طوسی، ۱۴۰۷ الف، ج ۳، ص ۵۴۴). وی در کتاب دیگرش نیز برگشت به وجوه بزر را بی دلیل دانسته و فرموده است که روایات اصحاب شاهد بر این قول است (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ اق، ج ۳، ص ۲۹۳) یعنی اصحاب که این بحث را مطرح کرده اند، دلیلی برای آن نیافته اند. آخوند خراسانی نیز این قول را بدین جهت رد کرده است که واقف تنها موقوف علیه را قصد کرده بود که منقرض شده اند و موقوف علیه دیگر مورد نظر وی نبوده است (آخوند خراسانی، ۱۴۱۳ اق، ص ۳۵). گرچه این دیدگاه قائلان زیادی ندارد، ولیکن به نظر می رسد با توجه به قصد واقف، از نظر فقهی توجیه پذیر است. از این رو در نظر مختار ادله آن را بیان خواهیم نمود.

۵-۲-۶. نظر مختار

سه دیدگاه اول از اقوال چهارگانه بر اساس نقدهایی که بر آنها وارد است، تام و مورد قبول نیستند که مورد اشاره قرار گرفتند. از جانب دیگر، هنگامی که موقوف علیه منقرض گردد و عین موقوفه، نه به ملک وارثان واقف و نه وارثان موقوف علیه منتقل نشود، بی صاحب می ماند؛ ولی همان گونه که برخی از فقهای عظام فرموده اند، ملک بی مالک محال است (فخرالمحققین، ۱۳۸۷ اق، ج ۱، ص ۲۱۰؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ اق، ج ۱، ص ۴۴۹)، پس باید عین موقوفه دارای مالک باشد. اما بحث اصلی آن است که چه کسی می تواند

مالک آن قرار گیرد. باید پذیرفت که تنها یک راه برای مالک داشتن آن می ماند و آن همان است که ابن زهره فرموده است: «یصرف فی وجوه البر»؛ یعنی وقفیت آن استمرار پیدا کرده و از موقوف علیه قبلی که منقرض شده اند به موقوف علیه بعدی که به اهداف واقف نزدیک اند انتقال پیدا کند. بی تردید این دیدگاه با روایتی که در قول اول به آن استناد شده بود: «الْوُقُوفُ عَلَى حَسَبِ مَا يَقِفُهَا أَهْلُهَا» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۳۷) قابل جمع است؛ چون با صرف موقوفه در وجوه بر، قصد واقف در وقف کردن مالش تداوم پیدا می کند و به قول ابن زهره، به قصد واقف نزدیک تر است. دلیلی هم بر نفی این دیدگاه وجود ندارد. اما ادله این دیدگاه عبارتند از:

۱. از نظر عقلی، همان گونه که ابن زهره فرموده است، این حکم به قصد واقف نزدیک تر است (ابن زهره حلبی، ۱۴۱۷ق، ص ۲۹۹)؛ چون از یک سو واقف نمی خواست مال خود را به طور مستقر تملیک موقوف علیه کند و قصد او تنها بهره مندی موقوف علیه از منافع عین موقوفه بود. در غیر این صورت، موقوف علیه حق داشت در عین موقوفه تصرف مالکانه کند. مثلاً آن را بفروشد، هبه کند، و یا صلح کند؛ در حالی که واقف چنین حقی را برای آنان قائل نگردیده است. از سوی دیگر، مالش را وقف کرده و در وقف محدودیتی قائل نگردیده است؛ گرچه در موقوف علیه محدودیت ایجاد کرده است. بدین جهت با انقراض موقوف علیه وقف قطع نمی شود و به وقفیت خود باقی است.

۲. از نظر روایی، روایت عجلان ابی صالح (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۳۹) که پیش از این به مناسبتی مورد اشاره قرار گرفت، می تواند دلیل این قول باشد. وجه دلالت آن، جمله «فَإِذَا انْقَرَضُوا فَهِيَ عَلَى ذِي الْحَاجَةِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» است، که امام علیه السلام فرمود بعد از انقراض موقوف علیه، در راه مسلمانان نیازمند هزینه شود. گرچه این روایت درباره وقف مؤبد است، ولی چون وقف منقطع از تمام جهات مانند وقف مؤبد است و تفاوت شان تنها در ابدیت و یا انقطاع موقوف علیه است، بدین لحاظ هنگامی که موقوف علیه در وقف منقطع منقرض گردد، بر آن نیز تطابق پیدا می کند.



۳. استصحاب وقفیت نیز می‌تواند دلیل دیگر این قول باشد. کما اینکه ابن‌ادریس در ردّ قول شیخ طوسی به آن اشاره کرده است (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۱۶۶).

نتیجه‌گیری

با توجه به اینکه وقف منقطع از جهات گوناگون مانند وقف مؤبد و مطلق است و تنها تفاوت‌شان در ابدیت و انقطاع موقوف‌علیه است، بدین جهت ادله مشروعیت وقف مطلق، شامل وقف منقطع نیز می‌گردد؛ زیرا وقف منقطع حقیقتاً وقف است. آن تعداد از فقها که وقف منقطع را به‌خاطر ابدی‌نبودن وقف باطل دانسته‌اند، گفتارشان با وقف مطلق (که موقوف‌علیه بر اثر بیماری، سیل، زلزله و... دچار انقراض گردند) نقض می‌گردد؛ چون در چنین مواردی با انقراض موقوف‌علیه وقف نیز (به‌زعم آنان) به پایان می‌رسد، در حالی که کسی منکر وقفیت آن نشده است.

اما دیدگاه آن دسته از فقها که عمل واقف را از باب غیروقف، مثل حبس، صحیح دانسته‌اند، نه از باب وقف منقطع، پاسخ‌شان آن است که اولاً واقف قصد وقف داشت، نه قصد حبس و عمری و امثال ذلک و بدین جهت قصد واقف با آنچه که در خارج محقق شده، تطابق پیدا نمی‌کند و به‌قول فقها «ما قصد لم یقع و ما وقع لم یقصد». واقف اینها را قصد نکرده بود. مگر آنکه دلیل و قرآنی در بین باشد که واقف چنین قصدی داشته است که در آن صورت از بحث وقف بیرون است. ثانیاً عمل واقف از باب حبس و عمری صحیح باشد یا نباشد، ربطی به بحث ما ندارد. بحث در وقف منقطع است و بحث حبس خارج از مباحث وقف است. بدین روی نباید این دو پدیده را در یکدیگر داخل کرد. بنابراین در وقف منقطع بیشتر از دو دیدگاه صحت و بطلان، دیدگاه دیگری وجود ندارد.

اما درباره سرنوشت عین موقوفه بعد از انقراض موقوف‌علیه، با اینکه از فقهای شیعه چهار دیدگاه نقل شده است، بی‌تردید سه دیدگاه اول آنان به‌خاطر ایرادات مبنایی قابل‌پذیرش نیست؛ چون دیدگاه اول بر این مبنا بود که عمل واقف، وقف نباشد، در حالی که ثابت شد عمل وی وقف است و چون وقف است، بعد از انشای وقف، مال از

ملک وی بیرون می‌رود و دیگر بر نمی‌گردد. اگر ثابت شود که وقف نبوده، از بحث خارج است.

اما دیدگاه دوم نیز بدین جهت قابل پذیرش نیست که با وقف واقف، عین موقوفه از ملک واقف خارج می‌گردد و وارثان وی، چه در حیاتش و چه در مماتش، بیگانه از عین موقوفه هستند. اما دیدگاه سوم نیز تام نیست؛ چون واقف اگر قصد تملیک مستقر موقوفه را داشت، می‌توانست از راه دیگر، مثل هبه، این کار را انجام دهد. همین که مال خود را وقف کرد، دانسته می‌شود که افق بلند و ادامه‌داری را در نظر داشته است. به همین روی، تملک موقوفه علیه بر عین موقوفه نمی‌تواند به‌طور مستقر باشد؛ بلکه لرزان و متزلزل و منتظر انقراض موقوفه علیه است، تا در گونه دیگر به حیات خود ادامه دهد.

اما دیدگاه چهارم که معروف به دیدگاه ابن‌زهیره و عبارت از آن است که عین موقوفه بعد از انقراض موقوفه علیه در وجوه بزرگ (راه‌های خیر) مصرف گردد، گرچه قائلان فراوانی بین فقها ندارد، ولی منطقی‌تر و معقول‌تر است و بدین لحاظ قول مختار قرار گرفته است؛ زیرا اولاً از جهت عقلی به قصد واقف نزدیک‌تر است، ثانیاً از نظر روایی، روایت عجلان ابی‌صالح بر آن دلالت دارد، و ثالثاً بعد از انقراض موقوفه علیه استصحاب وقفیت جاری می‌گردد. علاوه بر این، قاعده اهم و مهم نیز با این دیدگاه سازگار است.

البته راه‌های خیرگونه‌های پُرشماری دارد که استمرار وقفیت عین برای مستمندان جامعه و یا ترویج دین، به قصد واقف نزدیک‌تر و برای بهره‌مندی وی از پاداش اخروی آن سودمندتر است.

بنابر این دیدگاه، اگر متولی‌ای که از جانب واقف تعیین شده باشد وجود دارد، امور وقف در راه‌های خیر را وی تصدی‌گری می‌کند و در غیر این صورت، اختیار با ولی فقیه و حاکم مسلمانان است.

فهرست منابع

* قرآن کریم.

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین. (۱۴۱۳ق). کتاب فی الوقف (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲. آل عصفور بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم. (۱۴۰۵ق). الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳. ابن ادريس حلی، محمد بن منصور بن احمد. (۱۴۱۰ق). السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی (چاپ دوم). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۴. ابن حمزه طوسی، محمد بن علی بن حمزه. (۱۴۰۸ق). الوسيلة إلى نيل الفضيلة (چاپ اول). قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
۵. ابن زهره حلبی، حمزة بن علی حسینی. (۱۴۱۷ق). غنية النزوع إلى علمی الأصول والفروع (چاپ اول). قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۶. ابن سعید حلی، یحیی بن سعید. (۱۴۰۵ق). الجامع للشرائح (چاپ اول). قم، مؤسسه سیدالشهداء العلمية.
۷. ابن فهد حلی، جمال الدین احمد بن محمد اسدی. (۱۴۰۷ق). المذهب البارع فی شرح المختصر النافع (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۸. امام خمینی، سیدروح الله موسوی. (۱۳۶۶). تحرير الوسيلة (چاپ ششم). تهران: مکتبه اعتماد الکاظمی.
۹. امام خمینی، سیدروح الله موسوی. (بی تا). کتاب البيع (چاپ اول). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام.
۱۰. تراپی شهرضایی، اکبر. (۱۳۹۸). بازنگری ادله مشروعیت وقف موقت. دو فصلنامه علمی- پژوهشی تا اجتهاد، ۳(۵)، صص ۲۶-۵.
۱۱. تستری، اسدالله کاظمی. (بی تا). مقابس الأنوار ونفائس الأسرار (چاپ اول). قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
۱۲. تفرشی، سید مصطفی بن حسین حسینی. (۱۴۱۸ق). نقد الرجال (چاپ اول). قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.

۱۳. حائری طباطبائی، سید علی بن محمد. (۱۴۱۸ق). ریاض المسائل (چاپ اول). قم: مؤسسه آل‌ال‌بیت علیه السلام.
۱۴. حائری مازندرانی، محمد بن اسماعیل. (۱۴۱۶ق). منتهی المقال فی أحوال الرجال (چاپ اول). قم: مؤسسه آل‌ال‌بیت علیه السلام.
۱۵. حکیم، سید محسن طباطبائی. (بی تا). نهج الفقاهة (چاپ اول). قم: انتشارات ۲۲ بهمن.
۱۶. خوانساری، محمد امامی. (بی تا). الحاشیة الثانية على المكاسب (چاپ اول). بر اساس نسخه نرم‌افزار جامع فقه اهل‌ال‌بیت علیه السلام.
۱۷. موسوی خویی، سید ابوالقاسم. (۱۴۱۰ق). منهاج الصالحین (چاپ بیست و هشتم). قم: نشر مدینة العلم.
۱۸. خویی، سید ابوالقاسم موسوی. (بی تا الف). مصباح الفقاهة. بر اساس نسخه نرم‌افزار جامع فقه اهل‌ال‌بیت علیه السلام.
۱۹. خویی، سید ابوالقاسم موسوی. (بی تا ب). معجم رجال‌الحديث و تفصیل طبقات الرجال. بر اساس نسخه نرم‌افزار جامع فقه اهل‌ال‌بیت علیه السلام.
۲۰. سبزواری، سید عبدالاعلی. (۱۴۱۳ق). مهذب الأحكام (چاپ چهارم). قم: مؤسسه المنار.
۲۱. سلار دلمی، حمزة بن عبد‌العزیز. (۱۴۰۴ق). المراسم العلویة والأحكام النبویة (چاپ اول). قم: منشورات الحرمین.
۲۲. سیوری حلی، فاضل مقداد بن عبدالله. (۱۴۰۴ق). التنقیح الرائع لمختصر الشرائع (چاپ اول). قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی علیه السلام.
۲۳. شهید اول، محمد بن مکی عاملی. (۱۴۱۴ق). غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد (چاپ اول). قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲۴. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی عاملی. (۱۴۱۰ق). الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشى: کلاتر، چاپ اول). قم: کتاب‌فروشی داوری.
۲۵. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی. (۱۴۱۳ق). مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام (چاپ اول). قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة.
۲۶. شیخ انصاری، مرتضی بن محمد امین. (۱۴۱۵ق). کتاب‌المکاسب (چاپ اول). قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۲۷. شیخ حرّ عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعة (چاپ اول). قم: مؤسسه آل‌ال‌بیت علیه السلام.

۲۸. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه. (۱۴۱۳ق). من لا یحضره الفقیه (چاپ دوم). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۹. شیخ طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۸۷ق). المبسوط فی فقه الإمامیة (چاپ سوم). تهران: المكتبة المرتضویة لإحیاء الآثار الجعفریة.
۳۰. شیخ طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۹۰ق). الاستبصار فیما اختلف من الأخبار. تهران: دار الكتب الإسلامیة.
۳۱. شیخ طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۷ق الف). الخلاف (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۲. شیخ طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۷ق ب). تهذیب الأحكام (چاپ چهارم). تهران: دار الكتب الإسلامیة.
۳۳. شیخ طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۲۷ق). رجال الشیخ الطوسی: الأبواب (چاپ سوم). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۴. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری. (۱۴۱۳ق). المقنعة (چاپ اول). قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
۳۵. صاحب جواهر، محمد حسن. (بی تا). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام (چاپ هفتم). بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳۶. صیمری، مفلح بن حسن. (۱۴۲۰ق). غایة المرام فی شرح شرائع الإسلام (چاپ اول). بیروت: دار الهمادى.
۳۷. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی. (۱۴۱۰ق). إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۸. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی. (۱۴۱۳ق الف). قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۹. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی. (۱۴۱۳ق ب). مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة (چاپ دوم). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۴۰. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی. (بی تا). تذکرة الفقهاء (چاپ اول). قم: مؤسسه آل البيت.

۴۱. فاضل آبی، حسن بن ابی طالب یوسفی. (۱۴۱۷ق). کشف الرموز فی شرح مختصر النافع (چاپ سوم). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۴۲. فاضل لنکرانی، محمد. (۱۴۲۴ق). تفصیل الشریعة: الوقف، الوصیة، الأیمان و النذور، الکفارات، الصید (چاپ اول). قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.
۴۳. فخرالمحققین حلی، محمد بن حسن بن یوسف. (۱۳۸۷ق). ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد (چاپ اول). قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۴۴. کاشف الغطاء، حسن بن جعفر بن خضر. (۱۴۲۲ق). أنوار الفقاهة: کتاب البیع (چاپ اول). نجف: مؤسسه کاشف الغطاء.
۴۵. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی (چاپ چهارم). تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۴۶. محقق ثانی، علی بن حسین عاملی کرکی. (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد (چاپ دوم). قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام.
۴۷. محقق حلی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ق). شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام (چاپ دوم). قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۴۸. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن. (۱۴۱۳ق). جامع الشتات فی أجوبة السؤالات (چاپ اول). تهران: مؤسسه کیهان.
۴۹. نائینی، میرزا محمد حسین غروی. (۱۴۱۳ق). المکاسب والبیع (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۵۰. واردی، سید تقی. (۱۳۹۶). اقتضای ماهیت وقف بر جایز نبودن تغییر و تبدیل آن. مجله فقه، ۲۴(۹۱)، صص ۸۰-۵۷.
۵۱. یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی. (بی تا). تکملة العروة الوثقی (چاپ اول). قم: کتاب فروشی داوری.

References

* The Holy Quran.

1. Akhund Khorasani, M. (1413 AH). *Kitab fi al-Mawquf*. (1st ed.). Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Qom Seminary Teachers Association. [In Arabic]
2. Al-Asfur Bahrani, Y. (1405 AH). *al-Hada'eq al-Nazirah fi Ahkam al-Itrat al-Tahirah*. (1st ed.). Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Qom Seminary Teachers Association. [In Arabic]
3. Allama Heli, H. (1410 AH). *Irshad al-Adhan ila Ahkam al-Iman*. (1st ed.). Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Qom Seminary Teachers Association. [In Arabic]
4. Allama Heli, H. (1413 AH). *Mukhtalaf al-Shia fi Ahkam al-Shariah*. (2nd ed.). Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Qom Seminary Teachers Association. [In Arabic]
5. Allama Heli, H. (1413 AH). *Qawa'id al-Ahkam fi Ma'arifah al-Halal va al-Haram*. (1st ed.). Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Qom Seminary Teachers Association. [In Arabic]
6. Allama Heli, H. (n.d.). *Tadkirah al-Foqaha*. (1st ed.). Qom: Alulbayt Institute.
7. Fadhil Abi, H. (1417 AH). *Kashf al-Romouz fi Sharh Mukhtasar al-Nafi'*. (3rd ed.). Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Qom Seminary Teachers Association. [In Arabic]
8. Fakhr al-Muhaqiqin Heli, M. (1387 AH). *Izah al-Fawa'id fi Sharh Mushkilat al-Qawa'id*. (1st ed.). Qom: Esmaeilian Institute. [In Arabic]
9. Fazel Lankarani, M. (1424 AH). *Tafsil al-Shariah: al-Waqf, al-Wasiyah, al-Iman va al-Nozour, al-Kafarat, al-Said*. (1st ed.). Qom: The jurisprudential center of the pure Imams. [In Arabic]
10. Haeri Mazandarani, M. (1416 AH). *Muntaha al-Maqal fi Ahwal al-Rijal*. (1st e.d.). Qom: Alulbayt Institute. [In Arabic]
11. Haeri Tabatabaei, S. A. (1418 AH). *Riyadh al-Masa'il*. (1st ed.). Qom: Alulbayt Institute. [In Arabic]
12. Hakim, S. M. (n.d.). *Nahj al-Faqahah*. (1st ed.). Qom: 22 Bahman Publications.
13. Ibn Fahd Heli, J. (1407 AH). *Al-Muhazab al-Bari fi Sharh al-Mukhtasar al-nafi'*. (1st ed.). Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Qom Seminary Teachers Association. [In Arabic]



14. Ibn Hamza Tusi, M. (1408 AH). *al-Wasilah ila Neil al-Fadilah*. (1st ed.). Qom: Ayatollah Marashi Najafi Library. [In Arabic]
15. Ibn Idris Heli, M. (1410 AH). *Al-Saraer Al-Hawi le Tahrir al-Fatawa*. (2nd ed.). Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Qom Seminary Teachers Association. [In Arabic]
16. Ibn Saeed Heli, Y. (1405 AH). *al-Jame' le al-Shara'e*. (1st ed.). Qom, Sayyid al-Shuhada Al-Ilmiyah Institute. [In Arabic]
17. Ibn Zahra Halabi, H. (1417 AH). *Qaniyah al-Nozou ila Ilmi al-Usul va al-Forou*. (1st ed.). Qom: Imam Sadegh Institute. [In Arabic]
18. Imam Khomeini, S. R. (n.d.). *Kitab al-Bay'*. (1st ed.). Tehran: The Institute for Preparation and Publications of Imam Khomeini's Works.
19. Imam Khomeini, Sayyid Ruhollah Mousavi. (1987). *Tahrir al-Waseela*. (6th ed.). Tehran: Etemad Al-Kazemi School. [In Arabic]
20. Kashif al-Ghetta ', H. (1422 AH). *Anwar al-Fiqahah: Kitab al-Bay'*. (1st ed.). Najaf: Kashif Al-Ghetta Institute. [In Arabic]
21. Khansari, M. E. (n.d.). *al-Hashiyah al-thaniyah ala al-Makasib*. (1st ed.). Based on the comprehensive software version of Ahl al-Bayt jurisprudence.
22. Khoei, S. A. (n.d.). *Misbah al-Fiqahah*. Based on the comprehensive software version of Ahl al-Bayt jurisprudence.
23. Khoei, S. A. (n.d.). *Mujam Rijal al-Hadith va Tafsil Tabaqat al-Rijal*. Based on the comprehensive software version of Ahl al-Bayt jurisprudence.
24. Koleyni, M. (1407 AH). *Al-Kafi*. (4th ed.). Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyah. [In Arabic]
25. Mirza Qomi, A. (1413 AH). *Jame' al-Shatat fi Ujubah al-Su'alat*. (1st ed.). Tehran: Keyhan Institute. [In Arabic]
26. Mohaqeq Heli, J. (1408 AH). *Shara'e al-Islam fi Masa'il al-Halal va al-Haram*. (2nd ed.). Qom: Esmaeilian Institute. [In Arabic]
27. Mousavi Khoei, S. A. (1410 AH). *Minhaj Al-Saleheen*. (28th edition). Qom: Madinah al-Ilm Publication. [In Arabic]
28. Mohaqiq Thani, A. (1414 AH). *Jame' al-Maqasid fi Sharh al-Qawa'id*. (2nd ed.). Qom: Alulbayt Institute. [In Arabic]
29. Naeini, M. M. (1413 AH). *al-Makasib va al-Bay'*. (1st ed.). Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Qom Seminary Teachers Association. [In Arabic]

30. Sabzwari, S. A. A. (1413 AH). *Muhadab al-Ahkam*. (4th ed.). Qom: Al-Manar Institute. [In Arabic]
31. Sahib Jawaher, M. H. (n.d.). *Jawahir al-Kalam fi Sharh Shara'e al-Islam*. (7th ed.). Beirut: Dar Ihya al-Toras al-Arabi.
32. Sallar Daylami, H. (1404 AH). *al-Marasim al-Alawiyah va al-Ahkam al-Nabawiyah*. (1st ed.). Qom: al-Haramain Publications. [In Arabic]
33. Shahid Awal, M. (1414 AH). *Qayat al-Murad fi Sharh Nokat al-irshad*. (1st ed.). Qom: Qom Seminary Islamic Propaganda Office Publications. [In Arabic]
34. Shahid Thani, Z. (1410 AH). *Al-Rawdah Al-Bahiyya fi Sharh Al-Loma'a Al-Damashqiya* (Al-Mahshi: Kalantar, 1st ed.). Qom: Davari Bookstore. [In Arabic]
35. Shahid Thani, Z. (1413 AH). *Masalik al-Afham ila Tanqih shara'e al-Islam*. (1st ed.). Qom: Mu'asisah al-Ma'arif al-Islamiyah. [In Arabic]
36. Sheikh Ansari, M. (1415 AH). *Kitab al-Makasib*. (1st ed.). Qom: International Congress in honor of Sheikh Azam Ansari. [In Arabic]
37. Sheikh Hor Ameli, M. (1409 AH). *Wasa'il al-Shia*. (1st ed.). Qom: Alulbayt Institute. [In Arabic]
38. Sheikh Mufid, M. (1413 AH). *Al-Muqnea* (1st ed.). Qom: Sheikh Mofid International Congress. [In Arabic]
39. Sheikh Saduq, M. (1413 AH). *Man la Yahdar al-Faqih*. (2nd ed.). Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Qom Seminary Teachers Association. [In Arabic]
40. Sheikh Tusi, M. (1387 AH). *al-Mabsut fi fiqh al-Imamiyah*. (3rd ed.). Tehran: al-Maktabah al-Murtazaviyah le Ihya al-Athar al-Jafariyah. [In Arabic]
41. Sheikh Tusi, M. (1390 AH). *al-Istibsar fima Ikhtalaf min al-Akhbar*. Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyah. [In Arabic]
42. Sheikh Tusi, M. (1407 AH b). *Tahdhib al-Ahkam*. (4th ed.). Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyah. [In Arabic]
43. Sheikh Tusi, M. (1407 AH). *Al-Khelaf*. (1st ed.). Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Qom Seminary Teachers Association. [In Arabic]
44. Sheikh Tusi, M. (1427 AH). *Rijal Sheikh Al-Tusi: al-Abwab*. (3rd ed.). Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Qom Seminary Teachers Association. [In Arabic]



45. Simari, M. (1420 AH). *Qayat al-Maram fi Sharh Shara'e al-Islam*. (1st ed.). Beirut: Dar Al-Hadi.
46. Sivari Heli, F. (1404 AH). *Al-Tanqih al-Ra'i le Mukhtasar al-Shara'e*. (1st ed.). Qom, Ayatollah Marashi Najafi Library. [In Arabic]
47. Tafreshi, S. (1418 AH). *Naqd al-Rijal*. (1st ed.). Qom: Alulbayt Institute. [In Arabic]
48. Testari, A. (n.d.). *Maqa'eis Al-Anwar va Nafais Al-Asrar*. (1st ed.). Qom: Alulbayt Institute.
49. Torabi Shahrezaei, A. (1398 AP). An Examination of the legitimacy of the temporary endowment. *Bi-Quarterly Journal of Scientific-Research of Ijtihad*, 3(5), pp. 5-26. [In Persian]
50. Waredi, S. T. (1396 AP). The necessity of the nature of the endowment on the impermissibility of change and conversion. *Journal of Jurisprudence*, 24(91), pp. 57-80. [In Arabic]
51. Yazdi, S. M. K. (n.d.). *Takmilah al-Urwat al-Wosqa*. (1st ed.). Qom: Davari Bookstore.

